

عوامل تحول و ثبات در سیاست خارجی دولت اوباما

حمید رهنورد*

محمدعلی حیدری**

چکیده

انتخابات ژانویه ۲۰۰۸ آمریکا با تکیه بر شعار تغییرات با پیروزی باراک اوباما به پایان رسید. از همان آغازین مبارزات انتخاباتی این سؤال در ذهن صاحب‌نظران سیاسی آمریکا و حتی کشورهای دنیا متواتر گردید که امکان اجرایی شدن این تغییرات چه میزان است؟ این مقاله با محور قرار دادن دو متغیر ساختار و کارگزار، عوامل ثبات و تغییر در سیاست خارجی آمریکا را مورد آزمون قرار داده و استدلال می‌کند که شعار تغییرات در سیاست خارجی آمریکا در کدام حوزه‌ها و به چه میزان امکان عملیاتی شدن خواهد داشت. در نهایت با نگاه به این دو رویکرد، روابط آتی ایران و آمریکا مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی

آمریکا، سیاست خارجی، تغییر، اوباما، ایران

* کارشناس ارشد سیاست گذاری عمومی از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

Email: hrahnavardc@yahoo.com

** دکترای روابط بین الملل از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

تاریخ پذیرش: ۸۸/۰۵/۱۷

تاریخ ارسال: ۸۸/۰۳/۳۱

مقدمه

در آمریکا هم مبحث تغییر در سیاست‌های داخلی و خارجی و هم ثبات، عمدتاً از سوی صاحب‌نظران و همچنین تصمیم‌گیران سیاسی مطرح بوده است، و معمولاً در دوره‌هایی از تاریخ آمریکا که این کشور با مشکلات و چالش‌های بیشتری در سیاست داخلی و خارجی رو به رو بوده، شعار تغییر یکی از فاکتورهای جذب آراء و افکار عمومی بوده است. با توجه به معضلات پیش روی آمریکا به واسطه حضور نظامی این کشور در عراق و افغانستان و ناکامی‌های ناشی از آن، رسانه‌ها و روشنفکران نقش قاطعی را در ترغیب شهروندان به حمایت از تغییرات بازی کرده‌اند. به ویژه در حوزه اقتصادی عدم موفقیت دولت بوش در مهار بحران اقتصادی جاری، به نظر می‌رسد اعمال تغییر در سیاست داخلی و خارجی آمریکا را برای بهبود وجهه بین‌المللی آن ضروری ساخته است. به نحوی که برخی از صاحب‌نظران پیروزی باراک اوباما را با پیروزی آبراهام لینکلن که به یک دوره طولانی از حاکمیت دموکرات‌ها در سنا و کنگره منتهی شد، مقایسه می‌کنند و آن را فرصت مناسبی برای انجام تغییرات مد نظر می‌دانند.

در ادبیات روابط بین‌الملل، ایده‌ها و نظرات رهبران کشورهای جهان در اتخاذ تصمیمات کلان هر کشوری هم در حوزه داخلی و هم خارجی دارای اهمیت هستند، اما ساختارها نیز تأثیرگذاری خود را دارند. در این راستا می‌توان به نقش آدولف هیتلر در دولت فاشیست آلمانی اشاره نمود که بعد از بحران بزرگ ۱۹۳۳-۱۹۲۹ و تحقیر سیاسی که توسط متفقین بعد از پایان جنگ اول جهانی به این کشور تحمیل شد، زمینه ساز شروع جنگ جهانی دوم گردید. پس به نظر می‌رسد هر چند ساختارها می‌توانند نقش کارگزاران را محدود نمایند، اما نمی‌توانند آن را حذف کنند، لذا استراتژی‌ها می‌توانند ساختارها را تعدیل نمایند و حتی به آن شکل جدید دهند. با توجه به خواست عمومی برای تغییر که برخاسته از خواست درونی اکثریت ملت آمریکا می‌باشد، این تقاضا می‌تواند موید انجام تغییراتی در سیاست داخلی و خارجی آمریکا گردد. انتخاب تیم جدید اوباما که اکثراً متشکل از مشاوران و وزرای کابینه دولت کلینتون می‌باشند و از طرفی کنش‌های سیاسی و اظهارات شخصی وی مؤید این مطلب است که وی یک دموکرات میانه‌رو خواهد بود و سیاست‌هایی را دنبال خواهد کرد که میانه

است که در کدام حوزه‌ها شاهد تغییرات بنیادی‌تری خواهیم بود؟ سؤال اصلی این تحقیق این است که با توجه به عوامل ثبات بخش در سیاست خارجی آمریکا که شامل تلاش برخی سازمان‌ها، گروه‌های سیاسی و لابی‌های گسترده و پیچیده در جامعه آمریکا می‌باشد که سعی در ایجاد توازن قدرت دارند، چه میزان تغییرات و در کدام حوزه‌ها در سیاست خارجی آمریکا انجام خواهد شد؟ و پرداختن به این سؤال فرعی که رابطه ایران و آمریکا در سیاست خارجی دولت اوباما با توجه به ابهامات استراتژیک متعدد در این تعامل، چه سرانجامی خواهد داشت؟ مفروض این تحقیق شامل این گزاره است که ساختارهای سیاسی و اقتصادی در تلاش برای حفظ وضعیت سیاست‌های موجود خواهند بود، اما از آنجا که سیاست در قالبی پویا و سیال جریان می‌یابد و کارگزاران در چنین فضایی ایفای نقش می‌کنند، پاره‌ای از تغییرات قابل ملاحظه است. لذا به نظر می‌رسد مبنای سیاست خارجی آمریکا تلفیقی از رئالیسم آرمان‌گراست که با بهره‌گیری از روش هزینه و فایده در بحث سیاست‌گذاری به دنبال جلب بیشترین منافع در قالبی چندجانبه‌گرایانه تعقیب خواهد شد.

طیف سیاسی موجود و در برخی مسائل کمی متمایل به چپ است.

به نظر می‌رسد دولت اوباما این فرصت را خواهد داشت که با توجه به محدودیت‌های ساختاری در سیاست داخلی و خارجی که دولت بوش مانند بحران مالی اقتصادی در عرصه داخلی و پیگیری سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه در سیاست خارجی دچار آن شده بود، نحوه اعمال ارزش‌های لیبرالیستی در صحنه بین‌المللی را بازسازی نموده و تفسیر و دسته‌بندی جدیدی از آن را ارائه کند. به عنوان مثال توجه به چندجانبه‌گرایی در تصمیمات استراتژیک با متحدین اروپایی در مسئله خاورمیانه و عدم پذیرش قدرت گرفتن گروه‌های شیعی و هسته‌ای شدن ایران را می‌توان نام برد. از این رو، تعریف منافع ملی آمریکا در سطح جهانی به عنوان قدرت هژمونیک کاملاً ساختاری بوده، ولی در نحوه اجرایی کردن این علایق می‌تواند تغییرات اساسی در اولویت‌ها و روش‌ها صورت پذیرد که تغییر در مبارزات انتخاباتی آمریکا نیز بیشتر در این حوزه مد نظر بوده است.

لذا به نظر می‌رسد آنچه در باب این تغییرات در جامعه آمریکا دارای بحث و گفتگو می‌باشد، میزان و درجه این تغییرات

این مقاله با مدنظر قرار دادن دو متغیر ساختار و کارگزار در تلاش است که در بخش اول با توجه به محدودیت‌های سیاست خارجی آمریکا در طی هشت سال گذشته، با اهمیت نشان دادن نقش کارگزار در تعیین استراتژی‌های کلان هر واحد ملی، انتظار پاره‌ای از تغییرات در سیاست خارجی آمریکا را پیش‌بینی نماید. همچنین در بخش‌های دوم و سوم تلاش می‌شود با توجه به نقش ساختارها در تصمیم‌گیری‌ها، علل عدم رادیکال شدن تصمیمات سیاست خارجی دولت اوباما نسبت به دوره گذشته مورد آزمون قرار گیرد. در نهایت با نگاهی جامع به این دو رویکرد، عوامل تحول و ثبات در سیاست خارجی آمریکا بررسی می‌شود و این روابط در نحوه تعامل با مورد ج.ا.ایران مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۱- محدودیت‌های سیاست خارجی آمریکا

محدودیت‌های سیاست خارجی آمریکا را می‌توان به دو بخش کلی روندهای جهانی شدن و شرایط داخلی این کشور تقسیم نمود.

الف) با گسترش جهانی شدن و تعمیم متغیرهای آن در بخش‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، دو

دسته از کشورها وارد تعارض جدی با یکدیگر شده‌اند: کشورهایی که سعی دارند تا با انطباق قوانین داخلی کشورشان با نتایج نظم جهانی همسویی بیشتری پیدا کنند که می‌توان اکثر این کشورها را در دموکراسی‌های از نوع غربی و اقتصادهای جدید جستجو کرد. در طرف مقابل کشورهایی که به دلایلی مانند نوع نظام سیاسی بسته، فرهنگی و یا تداوم فقر مفرط اقتصادی، همگرایی با نظم جهانی را یا مورد پذیرش قرار نداده یا به طور نسبی آن را قبول کرده‌اند. اغلب کشورهای خاورمیانه، آفریقا و آمریکای مرکزی در این دسته قرار دارند. کشورهای دسته اول را متن یا قلب فعال جهانی شدن به رهبری آمریکا و کشورهای دسته دوم را شکاف ناهمگرا می‌نامند. (استراتژی آمریکا در خاورمیانه، ۱۳۸۷)

در این راستا، وقایع یازده سپتامبر آشفتگی‌های این سیستم جهانی را به وضوح نشان داد که چگونه کشوری ضعیف که در معادلات نظامی آمریکا دارای جایگاه ویژه‌ای نیست، توان ضربه زدن به منافع دنیای غرب را داشته است. لذا با نگاه آماری به مداخلات نظامی آمریکا در دهه قبل می‌توان دریافت که حدود ۹۵ درصد این اقدامات در منطقه

آمریکا از جنگ علیه تروریسم و اهداف غیر قابل دسترس آن به طور همزمان در سیستم سیاسی آمریکا به عنوان چالش‌های جدی برای سیاست خارجی مطرح می‌باشد. بنابراین در سیاست خارجی آمریکا جدا از اینکه رئیس‌جمهور از کدام حزب باشد، اگر بخواهد تمرکز خود را به تحقق صلحی آمریکایی در جهان اختصاص دهد، حتی برای کارآمدترین و محبوب‌ترین سیاستمداران نیز که حمایتی قاطع و آشکاری از سوی افکار عمومی دارند، با مشکل رو به رو خواهد شد، زیرا هزینه تحقق چنین صلحی بر دوش مالیات‌دهندگان آمریکایی خواهد بود.

با مدنظر قرار دادن این دو محدودیت کلی در سیاست خارجی آمریکا، از نظر برخی تحلیلگران روابط بین‌الملل که بر اهمیت نقش ساختارها بیشتر از کارگزاران تأکید دارند و انتظار تغییرات عمیق در سیاست خارجی آمریکا را چندان معقول نمی‌بینند، می‌توان انتظار تغییر عمل در سیاست خارجی دولت اوباما را به واسطه چهار دلیل داشت: ۱. مشکلات موجود در عراق، رهیافت نظامی‌گرایی کمتری را نسبت به ایران و کره شمالی و از طرفی بازگشت نسبی به چند جانبه‌گرایی در خصوص سوریه را نشان می‌دهد که حاکی از درک دولت اوباما از

شکاف ناهمگرا رخ داده است. به نظر می‌رسد رهبری آمریکا در دنیای غرب زمانی می‌تواند استمرار داشته باشد که سیاستمداران واشنگتن محدودیت‌های سیاست خارجی آمریکا را در روند جهانی شدن شناسایی کنند و به درکی جدید در تعامل با منطقه شکاف ناهمگرا برسند. در این راستا توجه به ۱. جریان مهاجرت از شکاف ناهمگرا به متن با توجه به پیر شدن ساختار جمعیتی غرب؛ ۲. صدور امنیت از سوی غرب در مناطق اسلامی، جنوب غرب آسیا و آسیای مرکزی؛ ۳. جریان انرژی از منطقه شکاف غیر همگرا به منطقه متن؛ و ۴. جریان ورود سرمایه از منطقه متن قدیم به منطقه متن جدید ضروری به نظر می‌رسد.

ب) در کنار تحولات جهانی شدن، به نظر برخی تحلیلگران سیاسی قوی‌ترین محدودیت برای سیاستمداران آمریکایی در صحنه بین‌المللی - داخلی خواهد بود. به طوری که نای و فرگوسن به درستی استدلال کرده‌اند که حمایت افکار عمومی برای صلح آمریکایی^۱ به لحاظ عمق و گستردگی، بسیار محدود شده است. سه نقطه ضعف در حوزه‌های اقتصاد، نیروی انسانی و تخصیص بودجه و محدودیت حمایت افکار عمومی

1. Pax Americana

محدودیت‌های عمل یک جانبه‌گرایی دارد. ۲. درصد پایین حمایت عمومی از دولت بوش و تداوم هزینه‌های انسانی و مالی جنگ، محدودیت‌های شدید سیاسی را بر اولویت

قرار دادن فاکتور نظامی در پیشبرد جنگ علیه تروریسم ایجاد کرده است. ۳. دستور کار جاه طلبانه داخلی بوش، اصلاح نظام تأمین اجتماعی، اصلاحات در خصوص حقوق جزا، کاهش مالیات‌ها و مسئله جنجال بر انگیز نامزدهای دادگاه عالی که با بدهی مالی در حال رشد ترکیب شده است، ظرفیت دسترسی به منابع مالی و سیاسی را برای صرف کردن در پروژه‌های هزینه بردار کلان با توجه به بحران اقتصادی جاری محدود نموده است. ۴. شکست جمهوری خواهان در انتخابات کنگره در سال ۲۰۰۶ و انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ نشان داد که این حزب از حمایتی قابل توجه در نزد افکار عمومی آمریکا به دلیل اشتباهات فاحش دولت بوش برخوردار نمی‌باشد. لذا با آگاهی از این بینش حمایت ثابتی را نتوانست از افکار عمومی با توجه به ریسک جاه‌طلبی‌های اتخاذ شده توسط بوش برای حزب متبوعش به دست آورد، (Buckley, 2006, pp. 28-30) دولت اوباما نظر به تاکید رئیس جمهور بر لزوم تغییرات در سیاست‌های داخلی و

خارجی، تلفیقی از قدرت نرم و سخت را اجرا خواهد کرد، که این ترکیب مستلزم اعمال تغییراتی در سیاست داخلی و خارجی خواهد بود.

لذا رهیافت جدید دولت اوباما برای چندجانبه‌گرایی بین‌المللی مستلزم به رسمیت شناختن نقش مرکزی برای شورای امنیت سازمان ملل متحد است. این ترجیح بسیاری از کشورها همچون ایران و روسیه نیز می‌باشد، طبق اظهارات وزیر دفاع روسیه: «سازمان ملل تنها مرجعی است که می‌تواند مجوز استفاده از قدرت نظامی را در سرتاسر مرزهای به رسمیت شناخته شده جهانی صادر نماید و هر نوع عمل ناتو که به وسیله سازمان ملل تصویب نشده باشد، غیر قانونی محسوب خواهد شد که این می‌تواند شامل جنگ‌های پیشگیرانه مانند جنگ عراق نیز باشد.» تحت این رهیافت قدرت‌های عمده برای عمل در عرصه‌های مهم سیاسی بدون تأیید و مجوز شورای امنیت نایستی عمل نمایند و هیچ دخالتی تحت عنوان و مستمسک کمک‌های انسان دوستانه مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت و به دولت‌هایی که به حمایت از ترور یا نقض پیمان‌های منع تولید سلاح‌های هسته‌ای بنا به ادعای سیاستمداران آمریکا ادامه می‌دهند، هرگونه

در هماهنگی با سازمان‌های منطقه‌ای و سازمان ملل ائتلاف رسمی را به وجود خواهند آورد. چنین همکاری‌هایی مثال مهمی از همگرایی در کار را تشکیل می‌دهد (Haass, a) 1999؛ موضوعی که مورد توجه دولت بوش نبوده است و دولت اوپاما یکی از وجوه تغییرات در سیاست خارجی را در همین حوزه جستجو خواهد کرد.

بسیاری از دولت‌ها در این نکته متفق‌القول هستند که عوامل جدید شامل تروریسم، امراض و گسترش سلاح‌های کشتار دسته جمعی بزرگ‌ترین تهدیدات را برای ثبات و امنیت جهان تشکیل می‌دهند که حل آن نیازمند مشارکت عمومی همه کشورهای جهان به ویژه کشورهای مهم منطقه‌ای می‌باشد و این در حالی است که نگاه برخی سیاستمداران واشنگتن حاکی از نگاهی غیر دقیق و مبهم از رویدادهای جهانی به ویژه منطقه خاورمیانه بعد از یازده سپتامبر است که شامل راه حل‌های سریع برای حل کلیه مسائل جهانی بوده که می‌توان آن را به چکش و میخ دیدن وقایع جهانی تفسیر نمود.

با این حال سیاستمداران دولت اوپاما عمدتاً متوجه این نکته هستند که قدرت آمریکا تلفیقی از قدرت اقتصادی و نظامی

عملیات نظامی بر علیه آنها صرفاً با چراغ سبز سازمان ملل امکان پذیر خواهد شد. (Ivanor, 2004) در این راستا به نظر می‌رسد دولت اوپاما در صورتی که بتواند محدودیت‌های همکاری خود را در زمینه سپر دفاع موشکی در لهستان و چکسلواکی و مسئله حقوق بشر در چین را کاهش دهد، همراه کردن این دو کشور در پیگیری سیاست‌های آمریکا در عرصه‌های دیگر جهانی را میسرتر خواهد یافت.

همچنین، تجربه عراق ثابت کرد که برای آمریکا کافی نیست که ارتش فقط بتواند در جنگ‌های مدرن بجنگد، بلکه ضروری است ارتشی داشته باشد که بتواند صلح را به معنای عام آن و نه صلح آمریکایی تحکیم بخشد. در این راستا، علاوه بر پایان دادن به خشونت، توجه به جلب نهادهای مدنی آن جامعه و ایجاد جامعه‌ای تکثرگرا برای مدیریت دموکراتیک و با ثبات این کشورها ضروری به نظر می‌رسد. ولی بایستی توجه نماییم که کاستن هزینه‌های سیاست خارجی آمریکا که ناشی از سیاست یکجانبه‌گرایانه دولت بوش بود، به نظر می‌رسد این قبیل مأموریت‌های بین‌المللی به طور طبیعی با نیروهای کشورهای اروپایی و همسایگان این کشورها انجام خواهد شد که

بین‌المللی جدید حاصل خواهد شد؛ همان طور که در گزارش ۲۰۲۵ به ظهور هند، چین و برزیل اشاره شده است.

در نتیجه، موارد مطرح شده تضمین نمی‌کند که یک عصر دائمی از صلح یا به معنای اینکه تاریخ به پایان رسیده و یا اینکه آمریکا می‌تواند جهان را ایمن نگاه دارد، مورد ادعا قرار گیرد؛ تحلیلی که نومحافظه‌کاران بر آن اصرار می‌ورزیدند. به طوری که دوره هجده ساله پس از جنگ سرد منطق کافی برای خوش‌بینی در این دوره زمانی را فراهم نکرده است. اگرچه به نظر می‌رسد تغییرات مهمی در سیاست خارجی آمریکا در شرف وقوع است، ولی تقریباً بازگشت به جهانی را شاهد خواهیم بود که با توجه به فاصله قدرت آمریکا با دیگر کشورهای جهان، به وسیله موازنه قدرت ادامه خواهد یافت. این در حالی است که امروزه آمریکا و دیگر قدرت‌های عمده خود را به واسطه وجود دیگر بازیگران منطقه‌ای در کسب بازی با حاصل جمع صفر بدون چالش نمی‌بینند و قادر نخواهند بود منابع مالی و انسانی‌شان را به آنچه که در حقیقت چالش واقعی امروز جهان است، اختصاص دهند. این گزاره تأکیدی دوباره بر محدودیت ساختاری قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا می‌باشد.

است. تولید ناخالص داخلی آمریکا بیش از چهارده تریلیون دلار است که بیش از ۲۲ درصد تولید جهانی - برابر با کل تولید سالانه کالا و خدمات در ۲۵ عضو اتحادیه اروپا و یا برابر با کل اقتصاد ژاپن، آلمان، انگلستان، فرانسه و چین - می‌باشد. هر چند قطب‌های جدید اقتصادی در حال ظهور است، هنوز روند اقتصاد جهانی وابسته به روند اقتصاد آمریکاست و دسترسی به بازار آمریکا ضروری می‌باشد. آمریکا با در اختیار داشتن ۵ درصد جمعیت جهان، ۱۸ درصد واردات آنچه را که در جهان صادر می‌شود، در اختیار دارد. سرمایه‌گذاری آمریکا غالباً یک اصل هدایت‌کننده از توسعه اقتصادی در هر قسمت از دنیا می‌باشد و دلار هنوز به عنوان نزدیک‌ترین پول به ارز بین‌المللی باقی مانده است، لذا نمی‌توان وزن سیاسی آمریکا را در صحنه بین‌المللی نادیده انگاشت. (Haass, (b), 2005, pp. 8-9)

از زمانی که سازمان ملل در دهه ۱۹۴۰ شکل گرفت، آمریکا یکی از پنج عضو دائمی دارای حق وتو در شورای امنیت بوده است. ولی با این حال نباید تصور کرد که آمریکا قدرت بلامنازعه در نظام بین‌الملل آینده باقی خواهد ماند. به عبارت دیگر تغییراتی در موازنه قدرت بین‌المللی با ظهور قدرت‌های

نظرسنجی‌های اخیر و عملکرد هشت ساله نومحافظه‌کاران جواب را منفی خواهیم یافت. اکنون زمانی برای فکر کردن مجدد تصمیم‌گیران سیاست خارجی آمریکا درباره بحث‌هایی همچون حاکمیت، اهمیت دادن به نظرات قدرت‌های عمده و منطقه‌ای درباره اهداف سیاست خارجی و همچنین زمانی برای برنامه‌ها و ترتیبات جدید است و این مستلزم تغییر رفتار آمریکا با کشورهای مختلف جهان است. (Haass, (b), 2005, p. 31)

۲- استثناء‌گرایی آمریکایی و چالش‌های آن

شعار تغییر تیم اوباما از این واقعیت نشئت می‌گیرد که چرا جهان هژمونی خیرخواهانه آمریکا را نمی‌پذیرد، در گام اول مسئله استثناء‌گرایی آمریکایی است؛ ایده‌ای که اعتقاد دارد آمریکا می‌تواند از قدرتش استفاده کند در مواردی که دیگران نمی‌توانند، زیرا آمریکا با فضیلت‌تر از دیگر کشورهاست. در واقع دکترین حمله پیش‌دستانه که بر علیه تهدیدات تروریستی در استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ مطرح شده، یکی از مواردی است که نمی‌تواند به شکل بی‌خطری از طریق سیستم بین‌المللی عمومیت پیدا کند. در واقع آمریکا می‌توانست اولین کشوری باشد که به روسیه

از طریق اتخاذ استراتژی جدیدی توسط آمریکا همگرایی میان کشورها می‌تواند تقویت و برجسته گردد که هر چند این چشم‌انداز خوش بینانه است، اما میانه‌روترین تصویر نسبت به این موضوع همان گونه است که اگر کسی در بحبوحه جنگ جهانی دوم می‌نوشت یک اروپای دارای رابطه دوستی میان فرانسه و آلمان در آینده به وجود خواهد آمد، توهم و باورنکردنی بود؛ ولی پس از پایان جنگ، این مهم امکان پذیر شد. بنابراین تغییر در سیاست خارجی آمریکا و جهانی همگراتر، رهیافتی واقعی و دست‌یافتنی می‌تواند باشد. برای نمونه طرح مذاکره آمریکا با مقامات طالبان به عنوان یکی از آشتی‌ناپذیرترین دشمنان آمریکا می‌تواند شاهدی بر این مدعا باشد. تصمیم‌گیران آمریکایی تیم اوباما ملاحظه می‌نمایند اگر زمانی سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، گات و جانشین آن سازمان تجارت جهانی مورد نیاز و سازنده بودند، در نتیجه تئوری‌های سیاست‌های بازدارندگی هسته‌ای، سیستم شورای امنیت، جامعه اطلاعاتی مدرن در همین چارچوب به وجود آمده‌اند، سؤال این است که آیا آمریکا می‌تواند اثبات کند که اکنون هم به همان اندازه می‌تواند سازنده باشد؟ با مراجعه به

صلح آمریکایی در جهان با هزینه‌های زیاد ندارند.

در شرایط کنونی دولت جدید بایستی از شرایطی که سیاست خارجی آمریکا را به چالش کشیده است عبور کند و تصمیم‌گیرندگان آمریکایی نیاز دارند که مفهوم سازی مجددی برای سیاست خارجی خود به صورت بنیادین ترسیم نمایند. در گام اول، آمریکا نیاز به نظامی‌زدایی دارد و برای تداوم جنگ علیه تروریسم بایستی به اشکال و انواع دیگری از ابزار سیاست خارجی متوسل شود. سیاستمداران آمریکایی به شکل مداوم اظهار می‌دارند که در حال جنگ با شورشیان در عراق و افغانستان علیه جنبش جهادی بین‌المللی می‌باشند، جنگ‌هایی که آنها مدعی‌اند که بایستی پیروز گردند. اما جنگ استعاره غلطی برای این مبارزه گسترده است، در حالی که جنگ‌های اتفاق افتاده تاکنون کاملاً تشدید یافته و دارای آغاز و انجام روشنی بوده‌اند، رو به رو شدن با چالش جهادی یک مبارزه طولانی مدت در فضایی تیره است که هسته آن یک جنگ و مبارزه نظامی نیست.

انتقاد دموکرات‌ها از عملکرد نومحافظه‌کاران در هشت ساله گذشته به نظر متقاعد کننده می‌باشد که معتقدند عملیات

و چین اعتراض کند، در صورتی که آنها حق مشابه یک‌جانبه‌گرایی را مطرح می‌کردند. لذا آمریکا در پی آن است که فراتر از قضاوت دیگران قرار گیرد و به همین جهت نمی‌خواهد در جایگاه‌هایی شبیه دیوان بین‌المللی کیفری مورد سؤال قرار بگیرد و مخالفت آمریکا با تشکیل چنین دادگاه‌هایی در همین راستا معنا می‌یابد.

مسئله دیگر در خصوص هژمونی خیرخواهانه موضوعی داخلی است. محدودیت‌های شدیدی برای توجه مردم آمریکا به امور خارجی و اراده برای تأمین مالی پروژه‌های ماورای دریاها که سود آشکاری برای منافع مردم آمریکا ندارد، وجود دارد. یازده سپتامبر به شیوه‌های متعددی این نگرش‌ها را تغییر داد و توانست برای شروع در جنگ در خاورمیانه حمایت عمومی را کسب کند و افزایش شدیدی را برای هزینه‌های دفاعی به وجود آورد، اما تداوم این حمایت‌ها نامشخص است. هر چند اغلب آمریکایی‌ها از گسترش دموکراسی و رعایت حقوق بشر در عراق از این جنگ حمایت کردند، ولی هرگز به دنبال این حمله تمایل عمومی برای دخالت‌های بیشتر که به تبع آن هزینه‌بردار می‌باشد، افزایش نیافته است، زیرا اکثر شهروندان آمریکایی تمایلی برای ایجاد

بدبینانه که آمریکا را با دوستان اقتدارگرایش در یک خط قرار می‌دهد. اگر آمریکا درباره دستور کار حکومت خوب، جدی باشد، بایستی تمرکز خود را به سوی اصلاحات تغییر دهد، که مستلزم تجدید سازمان و تأمین منابع مالی کامل نهادهای دولتی آمریکاست که واقعاً گسترش دهنده دموکراسی، توسعه و حکومت قانون در جهان می‌باشد. سازمان‌هایی شبیه دپارتمان‌های دولتی مانند وقف ملی برای دموکراسی^۲ و از این قبیل مهم هستند. این درست است که آمریکا نقش قاطعی در کمک به تحولات دموکراتیک اخیر در بسیاری از کشورها مانند فیلیپین در سال ۱۹۸۶، کره جنوبی و تایوان در سال ۱۹۸۷، شیلی در سال ۱۹۸۸، لهستان و مجارستان در سال ۱۹۸۹، عربستان در سال ۲۰۰۰، گرجستان در سال ۲۰۰۳ و اوکراین در سالهای ۲۰۰۴-۲۰۰۵ داشته، اما درسی را که از این موارد آشکار شد، درک نکرده است و آنکه چه زمان و کجا دموکراسی به وجود می‌آید؟ با این توضیح، خارجی‌ها نمی‌توانند دموکراسی را به کشوری که آن را نمی‌خواهد تحمیل نمایند، زیرا تقاضا برای دموکراسی و اصلاحات باید داخلی باشد. بنابراین بدون وجود فضای

حفظ صلح و ملت‌سازی اگرچه مفید است، ولی آمریکا فاقد هم‌مشروعیت دموکراتیک و هم‌کارایی در برخورد با موضوعات امنیتی جدی است. راه حل تقویت توسعه چندجانبه‌گرایی در هر حادثه ای می‌باشد که در صحنه بین‌المللی به وقوع می‌پیوندد. جهانی که در تماس با نهادهای بین‌المللی است که به صورت سازمان یافته در طول خطوط منطقه‌ای و کارکردی رقابت می‌کنند. در این راستا مورد کوزوو در سال ۱۹۹۹ می‌تواند به عنوان یک مدل مطرح گردد. هر چند روسیه از عملکرد شورای امنیت از طریق وتو ممانعت کرد، ایالت متحده و متحدینش در ناتو به نهاد ناتو رجوع کردند، درست در جایی که روس‌ها این عمل را نمی‌توانستند بلوکه نمایند. (Fukuyama, (a), 2006 p. 73)

حوزه‌هایی که تصمیم‌گیران کاخ سفید لازم است بار دیگر در خصوص آن فکر کنند که یکی از جدی‌ترین حوزه‌ها در ماه‌ها و سال‌های پیش رو خواهد بود، موضوع گسترش دموکراسی در سیاست خارجی آمریکاست. بدترین حالت از جنگ عراق می‌تواند عقب‌گردی به سوی ضدیت با نقش بین‌المللی آمریکا باشد و تشدید فشار به سوی انزواگرایی و با سیاستی واقع‌گرایانه

داخلی تحمیل دموکراسی اقدامی پرهزینه و غیرمنطقی خواهد بود. توسعه دموکراسی یک پروسه طولانی مدت و زمان‌بر است که بایستی انتظار قابل استفاده شدن تدریجی شرایط سیاسی و اقتصادی برای مؤثر و بالفعل شدن آن را کشید.

(Fukuyama, (b), 2006) این انتقادات روشنفکران حزب دموکرات از تندروی‌های نومحافظه‌کاران در سیاست خارجی در قالب پیروزی اوباما در انتخابات ریاست جمهوری منعکس شد و افکار عمومی آمریکا به دنبال ملاحظه عینی این تغییرات در سیاست خارجی آمریکا است. هر چند تغییر سریع در حوزه‌های مختلفی که آمریکا در آنها درگیر شده است، به سادگی امکان پذیر نخواهد بود.

این در حالی است که امروزه با توجه به لزوم داشتن دشمنی خارجی، بازهای جنگی دست راستی با چالش‌های بالقوه‌ای رو به رو هستند. تبلیغات طرفداران جنگ در میان شهروندان آمریکایی در حال شکست است که عامل آن به واسطه دو دلیل زیر است:

۱. ایجاد اپوزیسیونی روشنفکر از وضعیت جنگی و ۲. بازگشتی به انزوگرایی ریشه‌دار.

به طوری که علاوه بر مخالفت دموکرات‌های چپ با سیاست‌های جنگ طلبانه و

سنتی‌گرایان دست راستی طرفدار ناسیونالیسم آمریکایی نیز به طور کلی با عملیات‌های جنگی خارجی مخالف هستند. اما نیروی عمده ضد جنگ در جناح راست و چپ، شمار در حال رشدی از آزادی خواهان انزوگراست؛ کسانی که خواهان آن هستند که کشور در وضعیت جنگی جدید درگیر نشود.

(Neoconservatism: A CIA Front ?)

استیفن هالپر یکی از مقامات دولت ریگان که وابسته به جریان فکری نومحافظه‌کاری می‌باشد، اصرار دارد سیاست خارجی واقع‌بینانه بایستی پیگیری شود، که منظور او سیاست خارجی کمتر مداخله‌گراست. او همچنین به رهیافت رئال پالیتیک که به وسیله نیکسون - کیسینجر پیگیری می‌شد اشاره می‌کند که باعث تنش‌زدایی و موافقتنامه‌های کنترل تسلیحات با شوروی و گسترش و روابط با چین گردید. او حتی از سیاست ریگان در خصوص تصمیم به عقب کشیدن سربازان آمریکایی از لبنان و فشار بوش پدر بر اسرائیل جهت پایان دادن به سیاست شهرک‌سازی حمایت می‌کند و از اصرار جهت فشار بر فلسطینی‌ها انتقاد می‌کند (Hadar, 2006) که به نظر می‌رسد دولت اوباما نیز در موارد مشابه تجربیات

دموکراسی‌ها اختلافاتشان را از طریق منطق حل و فصل می‌نمایند، نه به وسیله جنگ. گسترش دموکراسی بر مبنای این مکتب فکری، مأموریت نهایی آمریکاست، اما لزوماً این مأموریت از طریق کاربرد قدرت نظامی به تحقق نخواهد رسید و دولت اوباما نیز به نظر می‌رسد در همین راستا گام برخواهد داشت.

(Rosen, p. 49, 2005)

در واقع این باور ویلسون که ساختارهای داخلی با بنیادهای نهایی صلح بین‌المللی سازگاری دارند، مطلب تازه‌ای نیست، به طوری که آن باور پایه اتحاد مقدس بعد از جنگ‌های ناپلئونی بوده است. ولی امروزه دکترین مداخله‌گرایی دموکراتیک جهانی نومحافظه‌کاران با موانع متعددی رو به رو شده، به طوری که وجود چند جانبه‌گرایی در شرایط جدید برای آمریکا از این تجربه پر هزینه حاصل شده است. در واقع این باور از اهمیت اخلاقی دموکراسی، موضوع بنیادی در جامعه‌ای است که توسط مهاجرین تشکیل شده است. لذا به نظر می‌رسد سیاستمداران آمریکایی بدان جهت بر روی ارزش‌های دموکراسی اصرار دارند که می‌خواهند سیاست خارجی شان در طولانی مدت حمایت مردمی را پشت سر خود داشته باشد. حال موضوع این است که چگونه آن را

مذکور را در شرایط جدید مورد استفاده قرار دهد.

استراتژی به سوی آزادی نومحافظه‌کاران بیان صریحی از منافع آمریکا در خاورمیانه عربی بوده، ولی اکنون نیازمند بازسازی صریح و محاسبه شده از سیاست گذاری آمریکا برای تطبیق با شرایط جدید منطقه‌ای است. سؤالی که امروزه سیاستمداران آمریکایی با آن رو به رو می‌باشند، این است که چگونه و با کدام ابزارهای سیاست گذاری، جهت گیری مجدد در روابطشان با شرکای بین‌المللی و منطقه‌ای را تعیین نمایند؛ آنچنان که نهادمند بوده و در قالب ملاحظه قراردادن هزینه و فایده این تلاش‌ها در چارچوبی چندجانبه‌گرا تر پیگیری شود.

حداقل از زمان وودرو ویلسون، حکومت آمریکا تعریف خاص خود از نظم بین‌المللی داشته است. ایده‌ای که معتقد است جنگ‌ها کمتر به وسیله برخورد منافع شکل می‌گیرند، بلکه به دلیل عدم وجود نهادهای داخلی دموکراتیک صورت می‌پذیرد. در نظر ویلسون سیاست خارجی مبتنی بر منافع ملی بوده و زمانی که نهادهای دموکراتیک به شکلی پویا در حال فعالیت هستند، قدرت کشور دارای مزیت و برتری می‌باشد و

نقش مهمی را به افکار عمومی‌اش در اجرای آن در حوزه‌های خاص از سیاست خارجی خود مورد توجه قرار می‌دهد. (Rosen, 2005, p. 30)

۳- موانع عینی تغییر در سیاست خارجی آمریکا

بحران اقتصادی آمریکا که از بخش مسکن از سال ۲۰۰۷ آغاز و به سایر بخش‌ها تسری یافت، گرایش به انزواگرایی را در افکار عمومی شهروندان آمریکایی افزایش داده است. به طوری که امروزه تعدادی از مردم در آمریکا معضلات سیاست خارجی را یکی از دلایل آغازین این بحران اقتصادی می‌دانند که با حملات تروستی ۱۱ سپتامبر و کاهش نرخ سود بانکی و پرداخت وام‌های گسترده برای خرید خانه، منجر به افزایش قیمت مسکن شده است. در واقع به دنبال بحران‌های مالی متعدد از سال ۲۰۰۷ به بعد، کاهش قیمت مسکن و نزول ارزش اوراق قرضه ای که سیستم بانکی و بیمه با اتکا بر همان وام‌های مسکن که در بازار بین‌المللی فروخته بودند، گردیده و ورشکستگی مؤسساتی مانند بانک بین‌المللی آمریکا را به همراه داشته، کل اقتصاد جهانی را به انحاء مختلف دچار بحران نموده است.

برای ملت خود و دیگر کشورها توجیه نمایند؟ چه چیزی حمایت از دموکراسی در حوزه عمل سیاست خارجی تلقی می‌شود؟ چگونه آمریکا چنین دموکراسی را گسترش می‌دهد، در شرایطی که در رویارویی با انتقادات بین‌المللی گسترده که این کشور را متهم می‌کنند که همزمان با قدرت هژمونیک خود دارای روحیه جنگ‌طلبانه می‌باشد، قرار گرفته است؟ باور بر این است که تیم جدید سیاست خارجی اوباما در پی آن است که این ابهامات و اتهامات را برای افکار عمومی جهان و دولت‌ها به شکلی نسبتاً قانع کننده پاسخ دهد.

وزارت خارجه آمریکا سالانه از وضعیت حقوق بشر در کشورهای جهان گزارشی را تهیه و منتشر می‌کند. همچنین نظر افکار عمومی در خصوص دموکراسی و حقوق بشر را حتی در میان اعضای شورای امنیت اظهار می‌دارد. تحریم‌های دسته جمعی را اعمال می‌کند و در بوسنی و کوزوو با دستاویز قرار دادن مباحثی همچون حقوق بشر به طور اساسی وارد جنگ می‌شود، و برای تغییر رژیم، عراق را اشغال می‌کند. این در حالی است که هیچ کشوری در دنیا همانند آمریکا حقوق بشر و حمایت از دموکراسی را هسته مرکزی سیاست خارجی خود قرار نداده است

هنوز به وقوع نپیوسته و نوعی سناریو نویسی برای آینده است، بلکه بدان جهت که متغیرهای کلیدی در این تعامل دخیل و تأثیرگذار هستند که برآورد دقیق میزان توانایی تأثیر برخی از این متغیرها به سختی قابل ارزیابی است. تحلیلگران سیاسی گزینه‌های متعددی را در خصوص مسیر تحول سیاست خارجی آمریکا مورد بحث و گفت و گو قرار داده اند. برخی معتقدند قدرتی که سیاست خارجی خود را جهانی تعریف کرده است و دارای موقعیت هژمونیک در نظام بین‌الملل می‌باشد، اگر در یک نظرسنجی از این سیاستمداران خواسته شود دیدگاه خود را در خصوص حفظ قدرت برتر نظامی آمریکا، حمایت از ارزش‌های فرهنگی و سیاسی لیبرال و دموکراسی غربی که با نوعی استثناء‌گرایی و لیبرالیسم آمریکایی آمیخته است و آمریکا بایستی آن را در سراسر جهان ترویج نماید^(۱) و حضور مستمر در مناطق استراتژیک جهان (مانند خاورمیانه) و تداوم حمایت بی قید و شرط از اسرائیل بیان کنند، تقریباً با پاسخ مشابه رو به رو خواهیم بود. البته تحلیل‌گران روابط بین‌الملل می‌توانند موضوعات و مباحث استراتژیک و کلان دیگری را نیز به این موارد اضافه نمایند. به راستی ماهیت واقعی شعار

در این راستا لزوم پاره‌ای از تغییرات نزد شهروندان آمریکایی ضروری شمرده می‌شد، که این امر باعث حضور مشارکتی بیشتر در این انتخابات گردید. طبق بررسی‌های به عمل آمده در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ آمریکا در حدود ۱۳۰ میلیون نفر از شهروندان آمریکایی در این انتخابات شرکت کردند که این میزان مشارکت از هر دوره دیگری از سال ۱۹۶۰ بیشتر بوده است. این تحول کمی در مشارکت رأی دهندگان از نظر آمار تحلیلی معنادار است.

تحت تأثیر این معضلات سیاست داخلی و خارجی آمریکا، شعار تغییر به وجه غالب تبلیغات ریاست جمهوری آمریکا تبدیل گردید که هرکدام از نامزدها در این زمینه قصد داشتند بر دیگری پیشی بگیرند. این فضای موجود انتظارات گسترده‌ای را در میان تحلیلگران سیاست خارجی آمریکا و کشورهای که دارای مناسباتی تنش‌زا با آمریکا هستند، به وجود آورد، به گونه‌ای که کم و کیف این تغییرات در رسانه‌های جمعی مورد بحث و گفتگو قرار گرفته و می‌گیرد که آیا انتخابات ۴ نوامبر ۲۰۰۸ می‌تواند نقطه عطفی تحول آفرین در سیاست خارجی آمریکا باشد؟ پاسخ به این سؤال آسان نیست، نه صرفاً از آن رو که سؤال معطوف به آینده و

تغییرات در دولت اوباما چه چیزی خواهد بود؟ در کدام حوزه‌ها و به چه میزان و چگونه تحقق خواهد یافت؟

تقویت برتری نظامی آمریکا در شعارهای انتخاباتی اوباما به وضوح اعلام شده است. اوباما از ایده ارتش برتر قرن ۲۱ حمایت کرده و معتقد است تعداد نیروهای نظامی آمریکا با توجه به گستره حضور نظامی این کشور در جهان و اعزام‌های مستمر نیروهای نظامی، نیاز به افزایش نیروها و تجهیزات را الزامی می‌نماید، که این تعداد نیروهای نظامی الزاماً به معنی افزایش مجدد بودجه نظامی کلان آمریکا و حضور مداوم آمریکا در اقصی نقاط جهان است. مصداق این گزاره را می‌توان در سیاست اوباما در کاهش نیروهای نظامی آمریکا در عراق، در نقطه مقابل افزایش نیروها در افغانستان مشاهده کرد. به این معنی که حضور نظامی آمریکا در جهان همچنان با همان گستردگی تداوم خواهد یافت، ولی اولویت‌ها می‌تواند تغییر یابد. به نحوی که آمریکا در مورد افغانستان برای کاستن از بار هزینه‌های اقتصادی و نظامی به اعضای ناتو فشار می‌آورد که نیروهای نظامی بیشتری را به افغانستان اعزام نماید.

رؤسای جمهوری آمریکا از زمان استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ به صورت

متناوب از دموکراسی لیبرال آمریکایی و حمایت از آن به عنوان یکی از وظایف آمریکا نام برده اند. به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم و رویارویی با بلوک شرق این وظیفه اخلاقی تحت عنوان حمایت از جهان آزاد همواره در برنامه سیاست خارجی آمریکا تعریف شده است. با توجه به این وظیفه اخلاقی در حمایت از گسترش لیبرال دموکراسی در جهان و این واقعیت که از نظر آمریکایی‌ها کشورهای متعددی در دنیا فاقد این نظام هستند، چگونه سیاست خارجی جدید آمریکا با این مسئله بدون بهره‌گیری از ابزارهای خشونت آمیز و صرفاً با ابزاری دیپلماتیک این تعهد اخلاقی الزام آور را به اجرا خواهد گذاشت؟ به نحوی که هیچ گونه هزینه مازادی برای آن کشور به بار نیآورد؟ در حالی که نظریه‌پردازان آمریکایی متأثر از دیدگاه کانت معتقدند که نظام‌های دموکراتیک با هم نمی‌جنگند؟ پس این مورد خاص وضعیت با کشورها غیر دموکراتیک از نظر این دسته از سیاستمداران آمریکایی چگونه خواهد بود؟

کشور آمریکا روزانه ۲۵ درصد نفت جهان را مصرف می‌کند، در حالی که فقط ۳ درصد ذخایر اثبات شده انرژی جهان را در اختیار دارد. با توجه به اینکه آمریکا روزانه ۱/۳ میلیارد دلار در روز به کشورهای

را در گرداب درگیری‌های مزمن منطقه شکاف ناهمگرا گرفتار نماید. بنابراین برای سیاستمداران آمریکایی این امر ضروری به نظر می‌آید که بایستی جریان دائمی و یکنواخت انرژی را از خاورمیانه به آسیا ممکن سازند، چرا که آسیا یک شریک مهم در تعامل جهانی می‌باشد و ژاپن و چین دو منبع اصلی کسری موازنه تجاری آمریکا محسوب می‌شوند. اگر بازار چین تحت هدایت سازمان تجارت جهانی گشوده شود، می‌تواند به بزرگ‌ترین فرصت صادراتی آمریکا تبدیل گردد. همچنین هند نیز نیمی از نیاز جهانی به نرم‌افزار را تأمین نماید. (صد و هفتمین نشست تخصصی معاونت سیاست خارجی، ۱۳۸۷) پس اگرچه نفت خلیج فارس، نیاز آمریکا را تأمین نمی‌کند، اما حفظ وضع موجود و رفاه بیشتر برای این کشور زمانی تأمین خواهد شد که امنیت در جریان انتقال انرژی میسر باشد.

مبحث چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی اوباما به عنوان یکی از مرزهای اصلی دیدگاه‌های اوباما از زمان رقابت‌های انتخاباتی مطرح شده است. به طوری که تحلیل‌گران نزدیک به محافظان تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا معتقدند قدرت برتر نظامی آمریکا بایستی بتواند به تأسیس رژیم‌های

تولیدکننده نفت می‌پردازد که معادل ۴۷۵ میلیارد دلار در سال می‌باشد که این رقم نیز دارای رشد سالانه است، حضور در گلوگاه انرژی جهان مانند منطقه خلیج فارس و حوزه دریای خزر الزامی حیاتی برای سیاستمداران آینده آمریکا خواهد بود. در تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ تأمین امنیت انرژی آمریکا به عنوان یکی از مهم‌ترین مباحث استراتژیک آینده این کشور مورد توجه قرار گرفته است. زیرا رقبای آمریکا همانند چین به شدت نیازمند منابع انرژی برای برنامه‌های فزاینده توسعه خویش می‌باشند. دولت جدید آمریکا نیز مجبور است در این رقابت بین‌المللی برای تأمین امنیت انرژی خود شرکت کند.

همچنین اگرچه در سال ۲۰۲۰ آسیا خریدار نزدیک به دوسوم کل نفت خروجی خلیج فارس خواهد بود، و آمریکا سهم کمتری از جریان مستقیم انرژی دریافت می‌کند، ولی وجود امنیت در این منطقه می‌تواند دارای این منافع برای آمریکا باشد که در نبود این کشور، چین و هند ممکن است احساس کنند که ضرورت دارد نقش قدرت‌های بزرگ را در منطقه خاورمیانه بازی نمایند. این مهم می‌تواند به ایجاد رقابت در بین کشورهای متن منجر شود و این کشورها

هسته‌ای ایران از طریق افزایش سانتریفیوژهای نصب شده، خطر تسلیح ایران به سلاح هسته‌ای را (هر چند که از سوی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بارها رد شده است) به دنبال خواهد داشت. در چنین شرایطی ترکیب دیپلماسی و تهدیدات نظامی که در دولت بوش نیز اعمال شده بود، چه دستاوردی برای سیاست خارجی آمریکا خواهد داشت؟ که به نظر می‌رسد عدم پاسخ صریح به این چالش‌ها برخاسته از ابهامات استراتژیک دولت جدید نیز خواهد بود.

۴- آغاز مذاکرات ایران و آمریکا: چالش‌های پیش رو

در آینده روابط ایران و آمریکا سه موضوع دارای اهمیت فزاینده‌ای است که چالش بر سر آنها موارد دیگر را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. رؤسای جمهور آمریکا و تصمیم‌گیران سیاست خارجی این کشور در مسئله هسته‌ای متفق‌القول هستند که ماده شش ان پی تی اشتباه فاحشی توسط مؤسسان آن بوده است. لذا سیاستمداران آمریکایی دارای استاندارد دوگانه در مورد دسترسی به تکنولوژی صلح آمیز هسته‌ای می‌باشند، به نحوی که به کشورهایی که شریک استراتژیک آمریکا محسوب شوند، مانند کره جنوبی، کمک‌های فنی و مالی نیز

جدید امنیتی برای حفظ این برتری تبدیل گردد، زیرا در صورت عدم استفاده از این فرصت هژمونیک، فاصله رقابتی تعقیب‌کننده آمریکا همانند چین در حال خیزش و روسیه در حال احیای قدرت خویش، این فاصله را به حداقل خواهند رساند. با توجه به این مباحث به نظر می‌رسد دولتمردان آمریکایی از ایده چند جانبه‌گرایی حمایت خواهند کرد، مشروط بر اینکه در این چند جانبه‌گرایی سهم برتر تأثیرگذاری در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی از آن آمریکا خواهد بود و بقیه متحدین هر کدام سهمی محدود در این تصمیم‌گیری با توجه به توانایی‌های خود خواهند گرفت که نشست‌هایی مانند ۵+۱ در برنامه هسته‌ای کره شمالی و ایران در همین راستا معنا می‌یابد. لذا بایستی توجه کرد که چندجانبه‌گرایی آمریکایی به معنی توزیع نسبتاً عادلانه قدرت در جهان و سهم یکسان از تصمیم‌گیری‌ها برای قدرت‌های منطقه‌ای و بزرگ غیر آمریکایی نخواهد بود.

خروج یا تداوم نیروهای نظامی آمریکا از عراق و افغانستان بر اساس یک زمان بندی مشخص و موضوع برنامه هسته‌ای ایران از اولویت‌های چالش برانگیز سیاست خارجی آمریکاست. به ویژه از نظر آمریکایی‌ها موضوع غنی سازی اورانیوم و پیشرفت برنامه‌های

مذاکرات رودرو و احياناً عدم حصول نتیجه مورد نظر آمریکایی‌ها آنها را در موقعیتی قرار دهد که با دیپلماسی چند جانبه بتوانند قدرت‌های دیگر شورای امنیت را قانع کنند. تحریم‌های شدیدتری علیه ایران وضع نمایند. با توجه به وجود گرایش قوی در اروپا و آمریکا برای مذاکره مستقیم دو کشور، به نظر می‌رسد شرایط برای مذاکرات طرفین در حال فراهم شدن است، اما اینکه بدون تغییر مواضع، این مذاکرات برای کدام یک از طرفین دستاورد بیشتری خواهد داشت، قابل تأمل است. هر چند صرف شروع مذاکرات بین طرفین نیز گامی به جلو است.

ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای دارای منافع و علایقی تعریف شده در منطقه است که این منطقه به ویژه شامل خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز می‌گردد. مرزهای گسترده آبی و خاکی ایران با جغرافیای وسیع که باعث همسایگی آن با پانزده کشور منطقه است، علایق گسترده‌ای را برای آن فراهم کرده است. از سوی دیگر دقیقاً این مناطق به ویژه با دارا بودن ذخایر عظیم انرژی در جهان یکی از مناطق استراتژیک برای سیاست خارجی آمریکا تعریف شده است. با در نظر گرفتن نگرش جمهوری اسلامی ایران به ارزش‌های فرهنگی و هویتی ایران و حتی

ارائه می‌نماید، اما کشورهایی که منافع متفاوت از آمریکا در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی دارند، بایستی از داشتن هر گونه حق دسترسی به تکنولوژی صلح آمیز هسته‌ای محروم شوند. وزیر خارجه دولت دوم بوش بارها از شروع مذاکرات با ایران در هر زمان و مکان استقبال کرده است، به شرطی که ابتدا ایران برنامه غنی‌سازی هسته‌ای خود را متوقف سازد. به نظر می‌رسد با توجه به تأکید صریح ایران بر تداوم برنامه هسته‌ای صلح آمیز خود و تقابل آشکار این حق بر اساس ان پی تی با سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه آمریکا در آژانس، حتی با تغییر و تحول در دولت آمریکا و روی کار آمدن دولت تعامل‌گرا، بدون تغییر مواضع طرفین امکان کاهش چالش در این حوزه ممکن نخواهد بود. مهم‌تر از صرف تحول دولت در آمریکا و مباحثی مانند عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی و نقش بیشتر ایران در تحولات خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز، نحوه اتخاذ مواضع آن دولت در مورد برنامه هسته‌ای ایران دارای اهمیت است. بنابراین صرف شروع مذاکرات بدون پیش شرط با ایران نمی‌تواند تحول مهمی در این عرصه ایجاد کند. از سویی دیگر شاید با کمی نگرش بدبینانه می‌توان انتظار داشت شروع

با این نگرش به مواضع ایران و آمریکا در مسئله آینده عراق نیز این تقابل جاری است. به همین جهت جمهوری اسلامی ایران خواستار خروج آمریکایی‌ها از عراق بوده و اینکه مردم عراق با توجه به پیشینه فرهنگی و هویتی خویش می‌توانند آینده عراق و توسعه آن را پیش ببرند. در صورتی که آمریکایی‌ها با طرح توافق‌نامه امنیتی میان آمریکا و عراق نشان دادند که خواستار حضور دائمی در عراق و هدایت تحولات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی این کشور در راستای منافع و علایق خویش می‌باشند، که این حضور و تلاش آمریکا برای ایجاد مدل آمریکایی دموکراسی در عراق و در آینده الگو قرار دادن آن برای دیگر کشورهای منطقه نمی‌تواند تأمین‌کننده علایق و منافع ایران باشد. بنابراین در موضوع عراق نیز نگرش‌های مواضع متفاوت ایران و آمریکا، با روی کار آمدن دولت جدید بدون تعدیل مواضع طرفین تغییر اساسی را شاهد نخواهد بود.

به طور کلی با مد نظر قرار دادن این مباحث و محدودیت‌های ساختاری سیاست خارجی آمریکا که مورد اشاره قرار گرفت، توجه به این نکته مهم است که کارگزاران دارای نقشی فعال در تعیین استراتژی‌های کلان و بخشی در واحدهای ملی می‌باشند و

منطقه و از سوی دیگر در تقابل با آن، علایق استراتژیک آمریکایی برای ایجاد تغییرات بنیادین فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حتی امنیتی در منطقه که به شکل مبسوط در طرح خاورمیانه بزرگ مکتوب گردیده و نشانگر نگاه آمریکا به این منطقه از موضعی هژمونیک و تلاش برای تحمیل ارزش‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مورد نظر آمریکایی‌ها که در نظام سیاسی لیبرال اقتصاد آزاد و احترام به حقوق اقلیت‌ها می‌باشد، طبیعی است این دو نوع تعریف از هویت و علایق و منافع ملت‌های منطقه نمی‌تواند به تعاملی گسترده و با حاصل جمع مثبت منتهی گردد. زیرا ایران بر ارزش‌های فرهنگی اسلام و هویت بومی و درون‌زاد منطقه تأکید دارد، در صورتی که اصلاحات مورد نظر آمریکا که کشورهای منطقه تحت فشار برای اجرای آنها هستند، اساساً برخاسته از ارزش‌های فرهنگی و هویتی غرب و آمریکاست و منافع درازمدت آمریکا در آن ملحوظ شده است. هر چند به نظر می‌رسد دولت اوپاما در مقایسه با نومحافظه‌کاران آمریکایی، ایده‌آل‌گرا نبوده و تلاش دارد با رهیافتی واقع‌بینانه و عمل‌گرا سیاست خارجی خود را در منطقه تنظیم نماید.

شمالی در صورت عدم همراهی این کشورها با سیاست جدید آمریکا می‌باشد. زیرا یکجانبه‌گرایی دولت بوش باعث عدم همراهی تعدادی از قدرت‌های بزرگ جهان با آمریکا شده بود. به عبارت دیگر چندجانبه‌گرایی تلاشی برای جبران فرصت‌های از دست رفته در دوره بوش است، اگرچه رایس در سخنرانی مؤثر خود در ژانویه ۲۰۰۶ طرحی در خصوص "دیپلماسی تحول خواهانه" ارائه داده بود که تلاشی برای سازماندهی مجدد سیاست خارجی غیرنظامی‌گرایانه و سند استراتژی امنیت ملی مجدد را بیان می‌داشت. هر چند تحقق این وعده‌ها خوش یمن بودند، اما مشروعیت سیاست خارجی نومحافظه‌کاران هم در داخل و هم خارج در سال‌های آخر دولت بوش در حال قطبی شدن و به سوی تقابل درونی شدید در حرکت بوده و مخالفت جهانی با آن در حال اوج‌گیری بوده است. دولت اوپاما با توجه به چنین محدودیت‌هایی بایستی دلیل منطقی ارائه کند که چگونه به شکل متناسبی بین ایده آل‌های آمریکایی و منافع کشور متبوع خود در سال‌های آینده موازنه ایجاد خواهد کرد. عکس‌العمل علیه این سیاست جاری می‌تواند به اندازه خود این سیاست به آن ضربه زند و یک چنین عکس‌العملی به

نوعی تعامل دیپلماتیکی میان کارگزار و ساختار در جریان است، به ویژه در شرایطی که ساختارها مورد چالش قرار گرفته و دچار بحران هستند، نقش کارگزار در اتخاذ استراتژی‌هایی که می‌تواند به تغییرات ساختاری و به خروج از بحران منجر گردد، افزایش می‌یابد. بر همین اساس نه انتظار تغییرات بسیار بنیادین و نه ثبات مطلق در سیاست خارجی آمریکا هیچ کدام منطقی نیست، بلکه وضعیت بینابین می‌تواند جریان یابد.

فرجام

خیزش آمریکا به عنوان هژمون جهانی، دیگر دولت‌ها را تشویق می‌کند که ارزیابی مجددی از محاسبات خود در مورد منافع ملی خود نمایند که این اقدام می‌تواند باعث ایجاد ترتیبات جدیدی در سیستم متحدین و رقبای آمریکا گردد. به طوری که دولت اوپاما سعی دارد برای ادامه تثبیت حضور نظامی خود در آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه تاکتیکی جدید نسبت به دوره بوش پیگیری نماید که رهیافتی چندجانبه و محتاطانه نسبت به برنامه‌های هسته‌ای کره شمالی و ایران است و عمدتاً تلاشی برای کاستن از هزینه‌های سیاست خارجی آمریکا و ایجاد اجماعی جهانی علیه ایران و کره

اندازه‌ای است که آمریکا نمی‌تواند استثناگرایی آمریکایی را به جهان تحمیل نماید. در واقع آمریکا در سیاست جهانی به یک چنین موقعیت زمانی انتقادی رسیده است.

در حقیقت رهیافت دولت اوباما در سیاست خارجی نقدی خواهد بود بر نوحافظه‌کاری که با ریشه‌های پیچیده اش به شکل ناگسستنی همراه با مفاهیمی همچون تغییر رژیم از طریق زور، یکجانبه‌گرایی و هژمونی آمریکا عجین بوده است. بنابراین از دید برخی تحلیلگران سیاسی آنچه اکنون مورد نیاز است، ایده‌های جدید است نه محافظه‌کاری و نه رئالیسم. بدین معنا که چگونه آمریکا می‌تواند با بقیه جهان با ایده‌هایی شامل نقطه نظرات جدید افکار عمومی آمریکا در حوزه سیاست خارجی ارتباط ایجاد نماید. درست در زمانی که در عصر جهانی شدن حقوق بشر قرار داریم و آمریکا مدعی حمایت از آن در سیاست خارجی اش می‌باشد، اما در طی چند سال گذشته بدون در نظر گرفتن محدودیت‌های قدرت آمریکا برای به نتیجه رساندن این اهداف عمل کرده است.

همچنین برخی از کارشناسان روابط بین‌الملل معتقدند بخش بزرگی از سیاست

خارجی آمریکا دارای عدم ارتباط منطقی میان جهان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و دانش نظامی و سیاسی و قدرت تصمیم‌گیری ملی می‌باشد. آیا اقتصاد این کشور در میان مدت می‌تواند کسری نیم تریلیون دلاری را تحمل کند؟ آمریکا علی‌رغم قدرت هژمونیکش در جهان امروزی، توان پیشبرد هر نوع هدفی را ندارد و با در نظر گرفتن این واقعیت، تصمیم‌گیران سیاست خارجی آمریکا چندجانبه‌گرایی و حتی ائتلاف‌های منطقه‌ای را برای کاهش هزینه‌های این سیاست‌ها مدنظر قرار خواهند داد، در حالی که دولت اوباما به دنبال تغییر تصورات منفی ایجاد شده از آمریکا در جهان است.

توجه به این نکته ضروری است که اگرچه برخی ناظران سیاسی از کنار گذاشتن جریان نوحافظه‌کاری در حکومت آمریکا استقبال نموده اند، ولی احتیاط بایستی شرط لازم توجه به آینده سیاسی این جریان فکری باشد. هر چند افول نوحافظه‌کاران بعد از دوره جنگ سرد در دهه ۱۹۹۰ پیش‌بینی شده بود، زمانی که فورمن پود هورتز اظهار نمود که نوحافظه‌کاران به مدت طولانی در صحنه سیاسی آمریکا دوام نخواهد آورد و همچنین جان جودیز در مجله فارین افیرز

تأثیرات منفی آن بر خاورمیانه و ایران اظهار نگرانی می‌کنند، زیرا بدون تغییر در مواضع آمریکا در خصوص ساختارهای کلان آمریکا که منافع درازمدت سیاست خارجی آمریکا بر اساس آنها طراحی شده و به اجرا در می‌آید، امکان تغییرات آنی و بنیادین را نمی‌دهند، در واقع با وجود موضوعات حساسی مانند مسئله هسته‌ای ایران، امنیت رژیم اسرائیل، امنیت انرژی و حفظ ثبات در رژیم‌های دیکتاتوری طرفدار غرب مانند عربستان و مصر، عملاً اوباما با هزینه کمتر اجماع جهانی بر علیه ایران را تشدید خواهد کرد و این سیاست چندجانبه‌گرا شاید به معنی افزایش فشارها و تحریم‌ها علیه ایران باشد، مگر اینکه طرفین به طور نسبی تعدیلاتی را در مواضع خود نسبت به همدیگر بر سر میز مذاکره انجام دهند.

پانوشت:

۱. برای مثال در راستای ترویج حقوق بشر از نوع آمریکایی، وزارت خارجه آمریکا به طور متناسب گزارش از وضعیت حقوق بشر در کشورهای جهان را منتشر می‌کند که هدف اصلی آن وضعیت حقوق بشر در کشورهایی است که مخالف هژمونی آمریکا در

حرکت نومحافظه‌کاران در مسیر انتقال از تروتسکیسم وضعیت جدید را به عنوان یک نابهنجاری تاریخی تحلیل کرده بود، ولی هیچ کدام از این پیش‌بینی‌ها به تحقق نرسید و در عوض نومحافظه‌کاران بعد از پیروزی جمهوری خواهان در سال ۲۰۰۰ به قدرت سیاسی بازگشتند و اثبات کردند که این مطلب بیشتر به شیوه‌ای ژورنالیستی نوشته شده‌اند تا اینکه دارای مبانی توصیفی نظری و عملی دقیق باشند. (Halper and Clarke, 2004) سؤال این است که اگر این واژه و این سیاست‌ها ظرفیت بالقوه خودشان را از دست داده‌اند، آیا دقیقاً از سیاست خارجی آمریکا کنار گذاشته خواهند شد؟ یا تعدیل خواهند شد؟ که پاسخ نسبی منفی است، زیرا گزاره‌ها و رهیافت‌های جدیدی که مقامات دولت اوباما از منافع ملی آمریکا در خاورمیانه و به ویژه در خصوص ایران به کار می‌برند، بیانگر تداوم همان ادعاهای دولت نومحافظه‌کاران علیه ایران با ادبیاتی جدید و چندجانبه‌گرایانه است. با این حال برخی از صاحب‌نظران سیاسی در مورد عمق این تغییرات اظهار شده با احتیاط تحلیل می‌کنند، به همین جهت از

- Hdass, Richard.(b) (2005), *The Opportunity*, American's Moment to Alter History's Course, New York, Public Affairs.
- Ivanor, Sergei. (2004), "As NATO Grows, So Do Russian s Worries", *New York Times*.
- Rosen, Bary (2005), *The Right War? The Conservative Debate on Iraq*, Cambridge University Press.

جهان هستند و از نظر آمریکایی‌ها بیشترین موارد نقص حقوق بشر را دارند.

منبع فارسی:

- استراتژی آمریکا در خاورمیانه (۱۳۸۷). صد و هفتمین نشست تخصصی معاونت سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک.

منابع لاتین:

- Buckley, Maryand and Singh Robert (ed) (2006), *The Bush Doctrine and the War on Terrorism*, London, Routledge.
- Fukuyama, Francis. (a) (2006), *After the Neoconservatives: America at the Crossroads*, London, Profile Books.
- Fukuyama, Francis. (b) (2006), "After Neoconservatism", *New York Times*.
- Neoconservatism: A CIA Front?, Information Clearing House. www.InformationClearingHouse.Info/article27000htm.
- Halper, Stefan and Clarke, Jonathan. (2004), *Neoconservatism and the American Future*, Open Democracy.
- Hadar, Leon. (2006), *A New Kind of Neocon?*, Right Web Analysis. www.rightweb.irc-online.org
- Haass, Richard.(a) (1999), *Intervention: The Use of American Military Force in the Post- Cold War World*, Washington, DC: Brookings.